

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تقدیم به برنامه وزین (صدای مردم) ، که به روز های یکشنبه از شبکه تلویزیون جهانی آریانا افغانستان پخش میگردد .

نعمت الله مختارزاده

۲۰۱۰ / ۰۶ / ۱۸

شهر اسن آلمان

گروه فاقد ایمان

خداوندا ! نمی دانم

چرا ؟ بارد همی قهر و غضب در کشور افغانستان باستان ما

که سیل کینه و بغض و عداوت

که توفان بلا و دشمنی ها و شقاوت

به آتشپاره های جنگ و نفرت ،

مردم بیچاره مظلوم ما سوزند

یتیم و بیوه و معیوب گردند

به جان هم فتاده در پی تخریب آن مادر وطن باشند

یکی با راکت و خمپاره و دیگر ،
به سیفِ امرِ بالمعروف و تیغِ نهی از منکر
یکی با گرز و باخجر
به آیات و احادیثِ نفاق و فتنه و آشوبِ پُر از شر
که صادر گشته از انگلیس و ، وارد کرده هر ابلیس
چنان سوزانده میهن را ،
که دودش عالمِ امکان را در ماتمِ انسان بنشانید و ،
اکثر مردمِ بیچاره را ، آواره در شهر و دیارانِ اجانب کرد
اجانب هم چه بیداد و جفا های به ما کردند
زبان قاصر ز تقریرش
قلم عاجز ز تحریرش
بیان مذکوم و گنگ و لالِ تعبیرش
ورقها حرق و خرق از حملِ تفسیرش
مرکب خشک از نقشِ گناه و جرم و تقصیرش
خداوندا ! نمی دانم
چرا ؟ بارد همی قهر و غضب در کشورِ افغانستانِ باستانِ ما
و ما سوزیم در نارِ فراقِ زادگاهِ خود
که یک مشت از پلیدانِ کثیفِ موشخوران
بنامِ طالبان
چو مور و چون ملخ
چو زنبور و چو گاوزنبور و چون گژدم
ز دیوار و در و از آسمان بارید

یکی با نام استاد و دگر بانام پی اچ دی (P H D)

بنام داکتر و مایستر

و یا پوهاند و موهاند و پروفیسر

دگر با نام و کام چلی و ملا

به هر دوغی مگس گشته

بسی با تاپه های مشرک و کافر ،

ز هر محراب و هر منبر ،

نثار مردم مظلوم و روشنگر ،

به مکر و حيله و نیرنگ ،

نموده مهر میدارند

ولاکن

ولاکن بدتر از اینها

شکایت هاست از جمهوری ایران

ازان همسایه شرقی

ازان همباور و همکیش

که با ما همزبان و همزادست

ز جمهوری اسلامی آخوندی و شیطانی ایران

گروه فاقد ایمان

که با نام مسلمان

به ضد عالم انسان

ولی پست از همه شیطان

پلیدتر از عزازیلان د وران

کثیف و فاسد و فاسق تر از اعراب بی وجدان
 همه با ریش و با پشم و ،
 عبا و با قبای مکر شیطنایی آخوندی
 جهان را زیر و رو دارند
 گهی شلاق و گاهی دره و قمچین
 گهی دار و گهی سنگسار و شمع آجین
 گهی با کُند و با زنجیر
 گهی با دشنه و چاقو
 بریدن عضو زنها را
 شکمها را دریدن
 کشیدن بچه را از بطنِ مادر
 گهی میخ و گهی گلمیخ کوبیدن به فرقِ سر
 به کامِ طفلکان بگذاشتن اخگر
 صغیران را به عقد و صیغه راضی ساختن با زور و سیم و زر
 جنابانی بنامِ آیت الله های کفر آور
 شنیعتر از یزید و شمر و شداد و ز هر کافر
 تو گویی در طویله گوره خر ها خفته با استر
 که احمق زاده ای باچهره چلیپاسه گون زشت و غارتگر
 نژادِ احمقی دارد
 قیافه انتری دارد
 و شکلِ ابتری دارد
 خلاصه خیلی نامردی و هم وحشیگری دارد

تمامِ این جفاکیشان و بدماشان
 چو کرگسها و خفاشان
 تعرضها ، تجاوزهای جنسی بر خود و بیگانه ها و دیگر
 جنایاتی که آخوند ها نمودند ، هیچکس در عالم امکان نکرده
 نه چنگیز و نه هیتلر ها
 و غیره ، غیره و غیره
 خداوندا ! نمی دانم
 چرا ؟ بارد همی قهر و غضب در کشورِ افغانستانِ باستانِ ما
 و ما سوزیم در نارِ فراقِ زادگاهِ خود
 که یک مشت از پلیدانِ کثیفِ موشخوران
 بنامِ طالبان و گلبدینی های بی وجدان
 به دستور و به امرِ کشورِ آمریکا و انگلستان
 به سازِ شرق و غرب و ، هند و چین و روس و هم جاپان
 به قرسکها و چکچکهای جمهوری آخوندی نا اسلامی ایران
 به طبل بی سُرّ اعرابِ وحشی و ، به دُهلِ پاره دال خورِ پاکستان
 به مانند چلی های کر و کور و شل و گنگ ، پیروی سید ملای لنگ
 که دین و کیشِ شان نیرنگ
 به ظاهر چون ملنگ و لیک درباطن پلنگ و دنگ
 ز خونِ هموطن گردیده مست و نشئه و بیخود
 چه بی شرمانه میرقصند
 که یعنی بدتر از آخوندِ ایران ، بدترین و بدترین در بین ما افغانها باشد
 چو گلبدین و ربانی و چون سیاف

که ریش هر یکی تا ناف
 خدا ناترس و بیوجدان و بی ایمان و بی انصاف
 ویا چون اتمر جاسوس پاکستان و روس و همدم کا جی بی و ایساف
 که با مکر و فریب و چال
 به بی شرمی و پُر رویی چگونه استعفا بنمود
 و یا مانند امرالله ناصالح
 تو گویی مرغی را دزدیده با چشمهای مرغینش
 گِرو داده به آقای که اسمش را نمی دانم ،
 کریم و یا امین و یا رحیم و ، یا بلا و و یا وبا نامش
 که سابق لشمک بی ریش و اکنون پخیلو ریشو
 سخنرانی ز راه تی ویی اشراریان میکرد
 و یا چون وردک نامردک ، کزفیر یک توپک ،
 ز یک دز کردن طالب ، چو موشی غار میپالید
 و یا مثل خلیلی و محقق
 نوکران و چاکران کشور ایران
 خلیلی یی که میخواندی ، پلُوشه ، پلُوشه ها را
 سواد کافری دارد
 سیاست سرسری دارد
 به رشوه ماستری دارد
 به فحشا داکتری دارد
 ولی القاب خیراتی استادی ندارد تاکنون هرگز
 که خواند شعر مولانا

بنام شیوه مولا

بیغولاند به چرب مفت گفتار و سخن هرجا
دواند قاطر اندیشه را پایین و گه بالا
بگیرد امتحان از بنده و از خالق یکتا
دهد ده نمره بی آفرین بر خلقت هر کائنات زیبا
به هر آنی نقاب تازه ای بر رخ کشیده عاجزانه جلوه گر گردد .
و یا مانند اشخاصیکه همچو ماش می لولند ،
و چون حرباء و چلیپاسه که پای گرد و رنگ ارتجاع و جلد لزجی ،
چو سابون های لکس انگلیسی ،
به جان خانم و خواهرزن و همسایه ها و کوچکی ها ، نغز می لغزد .
محقق در پی تحقیق ، تا ماهیچه را لاندی پلو سازد
که دیگ سنگی گاز و بخارش را
به صندوق عقب در موتر کادیل و مادیلش نهاده ترس از آن دارد
مبادا آن وکیلانیکه در شورا ، خُر و پف کرده میخوانند ،
گاهی در جان هم افتاده بوتل های خالی را ،
به سوی یک دگر پرتاب میدارند
و یا لنگ کلوش و چپلی و پیزار را ،
به فرق یکدگر با لثم و شتم و ناسزا و فحش گویی سخت میکوبند ،
یکایک حمله ور گشته ،
تمام لاندی و ماهیچه ها و ، پاچه و کلیپوره هارا ،
نوش جان سازند
که دیگر نه پلو ماند ، و نه ماهیچه و لاندی و کلیپوره .

و یا چون صبغت الله
صبغت الله مجد نام هر کاره
که معروفست بر جادوگری و استخاره
اگرچه بر لب گور است پای لنگ بیچاره
ولی پای قوی و ناشکن دارد
سمند سرعتش آهنگ رقص و هم اتن دارد
اجل گر آمدی فوراً نمایش چون و ثن دارد
به ضد قبض عزرائیل ، شیطانی چین دارد
به چشمش عینک مخصوص مکر و پر فتن دارد
قیافه ماچه روبایی که ذوق کرکدن دارد
و چون سابون لکس انگلیسی لشم تن دارد
که مانند فخر در جست و خیز ارتجاع و بسته بر گردن رسن دارد
ز طنز و نقد شاعر بر تنش ، نامرده از مخمل کفن دارد
همیشه پیر شیطانست
والله پیر شیطانست
ولاکن بعد ازین هرگز
نمی خواهم نویسم نقد منشور و ،
سرایم طنز منظومی
فقط تنهای تنها
اندکی خواهم رقم ، اشعار خیلی ارجل و برجل
که بی وزن و ردیف و قافیه ،
مانند این شعری که ، نه سر دارد و نه بین و نه آخر

و یا مانند اشعارِ یگان شاعرِ نماهاییکه ،
در هر (تی وی) و برنامه های ارجل و برجل
به توصیف و به مداحی شروع بنموده ،
آبِ روی شعر و شاعران را مفت میریزند
سرِ برنامه داران را ،
به هر فیلی که شاخش نقره و ، دُمش طلا باشد ،
بسی تشبه نموده وصف میدارند
که با تعریفِ بیجا ، مجری یی برنامه ، پُر رو گشته ،
گوشِ مردمان را کر نموده ،
بر خرِ یک لنگه خود سوار و ، بر هرسو که خواهند ، مفت میرانند
و بر روشنگران و راستگویان ، سخت می تازند
ولی افسوس و صد افسوس ،
که کاغذ تنگ آمد ،
« نعمتا » بس کن ،
قلم کمرنگ و کوتاه وقت و دلها تنگ ،
یاران !
تا دمِ دیگر ،
خدا حافظ
خدا حافظ
پناه ما به یزدان باد